



ژنو اول آبان ۱۳۵۱
سید محمد علی جمالزاده

ظهور زرتشت پیامبر ایرانی در پاریس (قسمت سوم)

دوست مهربانم، باسلام و دعا قسمت سوم مقاله‌ام را تقدیم می‌دارم از خداوند تندرستی و بقای عمر می‌طلبم که قسمتهای دیگر را هم سر وعده مرتباً برسانم اگر خاطرتان باشد سالیان درازی پیش از این از من درمجلسه پرسیده بودید چرا بایران نیامده‌ام. امروز که بحساب میلادی درست ۸۰ سال و ۹ ماه و ۲۲ روز از عزم میگذرد در جواب معروض میدارد که برای این باهران نیامدم که بتوانم امروز قسمت سوم مقاله‌ام را مرتباً برایتان بفرستم و در عین حال برای «روزنامه پارس» شیراز و مجله‌های «یغنا» و «وحید» و «ارمغان» مرتباً مقاله برسانم و برای مجله‌های دیگر هم بطور غیر مرتب مقاله تقدیم دارم و با عده‌ای از نویسندگان جوان ایران مکاتبه داشته باشم و خلاصه آنکه نان خودم را بخورم و عاطل و باطل نمانم و عمر را که زودگذر است و برگشت ندارد بیهوده صرف کارهایی که خودتان بهتر از من میدانید نکنم و فراغت برای کار داشته باشم بزودی کتابم با عنوان «قبرعلی» جوآنمرد شیراز «بترجمه از گوینو» در طهران بچاپ خواهد رسید. کتاب مفصل دیگری با عنوان «هزار داستان» دارم که آن نیز (در چند جلد) امیدوارم هر چه زودتر بچاپ برسد. سرگرم تجدیدنظر در کتاب «طریقه نویسندگی و داستانسرایی» که چند سال پیش از جانب دانشگاه پهلوی در شیراز طبع رسیده است هستم تا بصورت کاملتری دوباره در طهران بچاپ برسانم. کتاب

«تاریخ روابط ووشی و ایران» را (سابقاً در اداره کاوه مطبوعه برلن در هزار نسخه بچاپ رسیده بود ولی درموقع جنگ و بمباردمان برلن از میان رفت) آرزو دارم از روی نسخه شخصی بچاپ شده که برایم باقی مانده است از نو بچاپ برسانم: ملاحظه میفرمائید که داستان «گلستان» سعیدی را بخاطر میآورد و آن بازرگان حریصی که در دیگ خیال آن همه آرزوهای دور و دراز می‌ریخت. حق دارید. عمر کوتاه است و آرزو دراز. همینقدر است که دردمس دارم تا سؤال چندین سال پیش آن دوست بسیار مهربان و باتشخیص بی جواب نمانده باشد. از کتاب «جنگ ترکمن» در بسالا صحبتی نداشتم. امیدوارم آن نیز روزی انتشار بیابد و تا زنده‌ام ببینم و بر لطف و همت جناب عالی آفرین بگویم. دلم نمیخواهد حالا خیال کنید که جز نوشتن و کتاب خواندن کاری دیگری ندارم ابداً. جای شما خالی دیشب تلویزیون فرانسه موسیقی اصیل و کلاسیک هند را با موسیقی دانه‌های هندی (برادران داگار) نشان میداد تنها بودم و این موسیقی بقدری باجلال و حشمت و شکوه بود که آوازه‌های خودمان را و موسیقی باخ و بتهوون را بخاطر چون منی (که ابداً ادعای موسیقی فهمی ندارم) آورد که خود را درمعرض دیدم. با سلام و ارادت مندی و دعای توفیق. سید محمد علی جمالزاده.

در قسمت اول و دوم این مقاله بدانجائی رسیدیم که دوست فرانسوی ما آنکتیل دوپرون پس از مشکلائی که برآستی هفت خوان رستم را بخاطر میآورد بهمرحله اول آرزوی خود رسید و در بندر سورات در هندوستان سرگرم کار خود شد یعنی فراگرفتن زبانهای ایرانی و مخصوصا زبان معروف به «زند» و «اوستائی». اکنون دنباله سخن را میآوردیم :

با زحمات و تدابیری که سخت خطرناک بود و حتی گاهی جدا احتمال وبیم مرگ در آن بود، پس از یک سال مشقت نسخه‌ای از اوستا را که حکم معشوقه او را پیدا کرده بود بدست آورد و دندان بروی جگر نهاد و دیگر بصاحبش پس نداد و ترجمه آن پرداخت و دنیا را فراموش کرد و بزبان حال میگفت :

« دیر آمدی ، ای نگار سرمست »

« زودت ندهیم دامن از دست »

از جمله کارهای دیگرش در سورات یکی هم ترجمه فرهنگ زبان پهلوی بود بزبان فرانسه . وی کتاب «وندیداد» را باشور و شوقی که داشت تنها در مدت دو ماه و نیم ترجمه رسانید .

افسوس که روز بروز بار قروضی سنگین تر میشد و روزی رسید که ۱۲۰۰ روپیه بناتوا و بقال و صاحب منزلش بدهکار شده بود . در این خصوص در دفترچه یادداشتهایش چنین نوشته است :

« ای کاش يك نفر پیدا میشد که بیاید و کمکي بمن برساند . زیاد تنها و بيکس مانده‌ام و میترسم از عهده برنیایم و مریض بیغمم . »

در ژانویه سال ۱۷۶۰ ترجمه‌هایش را بیابان رسانید و مصمم گردید که از آن پس بفرآگرفتن زبان سانسکریت بپردازد . مشغول کار گردید و بدست خود از سه فرهنگ سانسکریت رونوشت برداشت .

روزی رسید که ۱۸۰ نسخه خطی جمع‌آوری و تقریبا از تمام زبانها و لهجه‌های هندوستان سونه‌های کافی تهیه کرده بود . گذشته از يك نسخه کامل « اوستا » صفحات اول کتاب مذهبی « ودا » را هم بدست آورده بود . تا آن تاریخ این نوع نسخه‌ها یا بکلی نایاب و یا تنها قسمتهای اندکی از آن در دست دیگران بود .

آن وقت بود که رفیق جوان بلند همت ما تنها آرزو و غایت آمالش این شده بود که بهر تریبی هست خود را به پاریس برساند و این گنجینه گرانبها را که بقیمت جان بدست آورده بود صحیح و سالم به « کتابخانه پادشاهی » تحویل بدهد .

مراجعت بفرنگستان

در ابتدا قصدش این بود که از راه خشکی بفرانسه برگردد ولی در اغلب معالکی که یابنی از آنجا عبور کند و بخصوص ایران که هنوز دستخوش انقلابات دوره نادری بود امنیت کافی وجود نداشت و سرانجام راضی شد که از راه دریا بوطن برگردد . افسوس که جیبش خالی بود و کشتی مناسبی هم بدست نمی‌آمد و با آنکه

در آن تاریخ مناسبات بین فرانسه و انگلیس سخت وخیم بود و آن دو کشور باهم در جنگ بودند چاره‌ای ندید جز اینکه تن بقضا داده وبا تنها کشتی انگلیسی که عازم انگلستان بود حرکت نماید یعنی در واقع خود را در دهان ازدها بیندازد .

جز این چاره‌ای نداشت والا بیم آن میرفت که انگلیسها حریف و رقیب خود فرانسه را یکی از خاک هندوستان بیرون بیندازند و راه اروپا منحصرأ بدست آنها بیفتد و تمام آنهمه زحمت و مشقت چند ساله جوان فرانسوی بهدر برود . چنانکه میدانید در آن تاریخ دو کشور انگلیس و فرانسه باهم در جنگی بودند که در تواریخ بنام « جنگ هفت ساله » معروف گردیده است . کشتی انگلیسی که آنکتیل خود را مجبور دید که با آن حرکت نماید حامل اسیرانهائی بود که انگلیسها در هندوستان از فرانسویها گرفته بودند و عموما از صاحبان متصبان لشکری بودند و انگلیسها آنها را به انگلستان میبردند .

انکتیل از راه اضطرار و استیصال متوسل بدناخدای آن کشتی گردید تا او را نیز با هموطنان اسیرش بانگلستان ببرند و برای این کار از طرف انگلیسها شرایطی بار پیشینهاد گردید که جز پذیرفتن چاره دیگری نداشت .

از عهده پرداخت قرضه‌ی که با او آورده بود برنیامد و در لحظه آخرین چیزی قماربده بود که گریانش بدست طلبکارها (از آن جمله کسانی که نسخه « اوستا » را با او فروخته و با امانت داده بودند) بیفتند و از حرکت باز نماند . خودش در همان دفتر یادداشت کدائی خود در این باره چنین نوشته است :

« در آن موقع چنان بیچاره و مایوس بودم که هر آدمی بجای من بود مسلما احترام هیچ چیز را نگاه نمیداشت . »

آن روز بوقت شام بود که آنکتیل از بلوس پهنجانب هندوستان رهسپار شده بود .

روز ۱۵ مارس ۱۷۶۱ کشتی پراه افتاد . در آن موقع رفیق ما پادشاهی در لاساط انداخت . مسافرت برای او بکلیت سخت و طاقت فرسا بود . باز از شدت استیصال مریض میشد و خودش نوشته است « بگوش خود می‌شنیدم که برسر اطاقم دعوا و مناظره است که پس از مرگ اطاقم بچه‌کس خواهد رسید . »

آذوقه تم کشیده بود و هرکس باید بنوبت غذایی بخورد . آن‌هم چه غذایی و مخصوصا چه آبی که بقول خود او « جگر را میسوزانید » و باز بقول او « خیکهای آب را با اسبانی شبیه به قشوی چاربايان و قشویی که کفش را با آن واگس میزنند يك میکردند . »

در جزیره سنت هلن (جزیره‌ای که ناپلئون را انگلیسها بعدها در آنجا زندانی کردند و در همانجا وفات کرد) يك جام شراب باو میدهند و گوئی دنیا را باو داده‌اند . در دفترش با يك دنیا شادمانی درباره آن جام شراب سخن رانده است .

مسافرت روی دریا هشت ماه طول کشید . سرانجام به بندر برتسپوت در انگلستان کشتی لشکر می‌اندازد . تازه دشواریهای بسیاری در انتظار آنکتیل است .

بلاهای که در انگلستان

برسر آنکتیل آمد

چون فرانسوی بود او را با اسیران فرانسه باهم در محلی که اختصاص باسیران داشت منزل دادند . از همه بدتر اورائی و استادش را که بجانش بستگی داشت ازو جدا ساختند و برای تفتیش و « سانسور » بردند .

با این وصف باز از یادداشت برداشتن غافل نیست . عاقبت پس از مدتها عذاب جانی و روحی روزی میرسد که به مدد چند تن از انگلیسهای خیرخواه و با معرفت که از احوال او اطلاع یافته بودند آزاد میشود و باو میگویند میتواند بوطن خود برگردد . ولی آرزویش این است که پس از آنهمه اشتیاق بتواند قبل از حرکت از انگلستان خود را به اسکفورد برساند و آن چهار ورق از اوستا را که سابقا بدانجا آورده بودند و هفت سال پیش از آن تاریخ سبب و محرک او بمسافرت به هندوستان شده بود برای العین زیارت کند ، میخواست آن چهار ورق را با نسخه کاملی از اوستا که باخود آورده بود مقابله نماید و صحت و سقم آنرا دربابد و میگفت تا این آرزویش برنیامده باشد راضی نخواهد شد که بوطنش برگردد .

این آرزویش هم برآمد و با دل خوشی و با صدوقیائی که محتوی اوراق و استاد و نسخه های او بود حرکت کرد و در روز ۱۵ مارس ۱۷۶۲ به پاریس رسید . درین باب چنین نوشته است :

« هشت سال دور از وطنم گذراندم و شش سال آنرا در خاک هندوستان بودم و در سال ۱۷۶۲ به فرانسه برگشتم آن موقع فقیرتر و تهیدست تر از روزی که در سال ۱۷۵۴ از پاریس براه افتادم بودم . »

همان فردای روز ورودش به پاریس کتابهای زرتشت و نسخه‌های خطی دیگر را (بقول خودش « این گنجینه برهبارا ») به « کتابخانه پادشاهی » در پاریس تحویل داد .

بعدها درباره زرتشت و اوستا و زبانهای قدیمی ایران يك رشته سخنرانیها در ۱۸ جلسه از جلسات « آکادمی اسناد مکتوبه » (۱) ایراد نمود که صورت آنها باقی مانده است . آخرین این سخنرانیها در تاریخ ۲۵ تا ۲۹ ماه ژوئن از سال ۱۷۶۹ (هفت سال پس از مراجعت به پاریس) اتفاق افتاد .

خواننده این سطور خواهد پرسید که هموطنانش چه پاداشی باو دادند . جواب این سؤال را در قسمت آینده (قسمت چهارم) این مقاله خواهیم آورد .

سید محمد علی جمالزاده